

□ فیلم مرد مرده - Dead Man - نقطه‌ی بازگشت جیم جارموش به هنر سینماست. قریب به ده سال - بعد از فیلم با قانون Down by law - او در ردیف اول سینماگران «مستقل» آمریکایی جای دارد. دیدار با این فیلمساز و گفت‌وگو با او در رستورانی در خیابان لودن و نیویورک انجام گرفت.

○ از ده سال پیش تاکنون شما با چند تن از سینماگران کاملاً مستقل مانند آموس پو در نیویورک ساکن شده‌اید. این تصور پیش می‌آید که مدتی است واژه‌ی «مستقل» معنای دیگری یافته باشد. خیلی از سینماگران خود را مستقل می‌دانند بدون آن‌که واقعاً چنین باشد. استقلال روز به روز خود را بیشتر درگیرسیستمهای موجود می‌کند!

● مثالی کم و بیش ساده لوحانه اما نسبتاً بیانگر آن‌چه در حال حاضر در سینما می‌گذرد وجود دارد، و آن هم به کار بردن اصطلاح «فیلمی از ... A film by» می‌باشد. وقتی من شروع به کار کردم خیلی سخت بود که یک فیلمساز بتواند در هالیوود این عنوان را به دست آورد؛ ولی من به عنوان یک کارگردان مستقل احساس می‌کردم حقی در آن جا دارم و برای آن تلاش می‌کردم؛ امروزه این اصطلاح همچنان به کار می‌رود و حتی اگر فیلمها چیزی جز محصولات ماشین غول پیکر فیلم سازی هالیوود نباشد. در همه‌ی قراردادهای این جمله به کار می‌رود و حال من از آوردن این جمله از تیتراژ بندیهام دوری می‌جویم. چون نشانه‌دهنده‌ی هیچ چیز نیست؛ از خود می‌پرسم چگونه می‌توان آن را متحول کرد، البته اقدام جسورانه‌ای است.

این جا در نیویورک سینماگران مستقلی هستند که توجهی به هالیوود ندارند. اما نکته‌ی مهمتر آن است که مردم واقعاً بدانند چه می‌خواهند ...

○ شما با حضور خود در این قطب سینمایی در اصول از هالیوود دور مانده‌اید، آیا این بافت جدید مشکل نیست؟

● ابتدا باید گفت که من لازم می‌دانم انواع مختلف فیلم ساخته شود. برخی از فیلمهای بزرگ هالیوود را خیلی دوست دارم و همچنین مایلم بدانم چگونه از هنر سینما بهره‌برداری می‌شود. اما من خود را در هالیوود راحت احساس نمی‌کنم؛ چون همواره کسی هست که دستور بدهد چه باید بکنم. فیلمهای من آن چنان پر فروش نیستند و پول زیادی را به من باز نمی‌گردانند تا بتوانم قدرت کافی در هالیوود برای انجام آن‌چه دلم می‌خواهد به دست بیآورم به منظور کنترل همه چیز توسط خودم است ... البته کاملاً ضد هالیوود نیستم فقط در خود قدرت کار کردن در آن جا را نمی‌بینم؛ به علاوه من زیاد هم جاه طلب نیستم. اگر امروز به من بگویند فیلم مرد مرده آخرین فیلم توست و در عین حال امکان یک زندگی در حد طبیعی را داشته باشم مطمئن باشید پایان زندگیم نخواهد بود. روزی یکی از دوستانم به نام اکی کوریسمایکی به من گفت تو بسیار تندتر از دنیا حرکت می‌کنی. حقیقت دارد، من در زندگی کارهای زیادی کرده‌ام، در کارخانه کار کردم، راننده‌ی تاکسی بودم و خیلی کارهای دیگر که البته دوست ندارم دیگر تکرار شود (می‌خندد) حالا هم کارگردانم.

○ ایده‌ی فیلم مرد مرده Dead Man چگونه به ذهن شما رسید؟

● ایده‌ی بسیار مشخصی نبود. من همیشه دفترچه‌ای با خود به همراه دارم که در آن چیزهای زیادی را یادداشت می‌کنم. دهها ایده در مورد این فیلم داشتم، به طوری که نمی‌دانستم از کجا باید شروع کنم. سؤالهای زیادی در مورد تاریخ آمریکا به ذهنم می‌آمد، در مورد گذشته‌اش، حالش، ارتباطش با فرهنگ سرخپوستان و غیره و غیره ... همه‌ی این سؤالات مرا به طرف ساختن فیلم مرد مرده سوق داد. بنابراین فکری نبود که ناکهان در من به وجود آمده باشد بلکه مدتهای مدیدی آن را در ذهن داشتم. ○ در فیلمهای قبلی شما ترکیبی از انواع

مختلف فیلمسازی دیده می‌شود در حالی که در مرد مرده شما تنها از یک نوع خاص پیروی کردید و ...

● بله، وانگهی برای خودم هم عجیب است چون من هیچ‌گاه از فیلم وسترن زیاد خوشم نیامده است. اما در این نوع فیلم می‌شود موضوعات زیادی را بیان کرد. برای شروع کار این نوع را انتخاب کردم و بعد مرا به دنبال خودش کشید. هنگام نوشتن سناریو به نوع فیلم فکر نکرده بودم. البته وسترنهای کلاسیک موضوعشان را تنها بر یک شخص متمرکز می‌کردند؛ مثلاً کلانتری که شهر را آرامش می‌بخشد و سرانجام با معلم شهر ازدواج می‌کند. اما شخصیت اصلی فیلم مرد مرده کمی مانند صفحه‌ی سفیدی است که هر کس بر روی آن چیزی می‌نویسد. او بسیار منفعل است. اگر حرکتی می‌کند به خاطر فشاری است که از خارج به او وارد می‌شود. از بعضی جهات می‌توان گفت، این فیلم نوعی ضد وسترن است. او به مرد ضد قانون تبدیل می‌شد و البته اینها همه علی‌رغم خواسته‌ی خود او است. و این دیکنسون است که از او چنین چهره‌ای می‌سازد ... همین‌طور سرخپوستی به نام هیچکس Nobody است که تصمیم می‌گیرد او را ویلیام بلیک بنامد؛ و خودش اصلاً نمی‌داند ویلیام بلیک کیست.

به همه‌ی این علتهاست که جانی دپ را دوست دارم، او همان شخصیت بسیار تازه و پاک را داراست آن خلوص را دارد که انسان دلش می‌خواهد او را خط خطی کند. (خنده)

○ مرد مرده فراسوی نوع خاصی در سینماست. انسان به یاد عکسهای پایان قرن گذشته یا وسترن ... می‌افتد نزدیکی تقریباً ابتدایی با شروع کار سینما.

● من به فیلمهای ژاپنی مخصوصاً فیلمهای کوروساوا و میزوگوشی خیلی فکر کردم. خواستم که فیلم کمی شبیه کارهای آنها باشد یعنی حکایت تاریخ گذشته با سبک بصری بسیار ساده. دوربین در این فیلمها نقش خیلی برتری ندارد و تنها اعمال را ضبط

گفت‌وگو با جیم جارموش

Jim Jarmusch

درباره‌ی فیلم «مرد مرده»

می‌کند. می‌خواستیم ریتم خاص بعضی فیلمهای ژاپنی را به کار بندیم. نوع برایم زیاد جالب نیست. فیلمهای هاروارد هاواکس را به جان فورد ترجیح می‌دهم. از روشی که او در فیلمهای جان وین به کار برده خوشم می‌آید کارهایی مثل «مردی از (آریزونا به سال ۱۹۵۷)» و «یا آسمان خونین به سال ۱۹۲۸» را خیلی دوست دارم.

○ در حقیقت با دیدن فیلم مرد مرده به یاد نوع وسترن می‌افتیم؛ فیلمی در مرزهای وهم و خیال. در آن جوی تنها جسی و بسیار عجیب حکمفرماست... آیا این موضوع ارادی بوده است؟

● حقیقتاً آن را پیش‌بینی نکرده بودم و قصد نداشتم از این زاویه فیلم را بسازم. صحنه‌های فیلم را تقریباً در خواب نوشتم و در مورد آنها زیاد فکر نکردم. در صحنه‌ای از فیلم شخص اول جسد بره‌گورنی را می‌بیند و در کنار آن دراز می‌کشد. هیچگونه ایده‌ی مشخصی در مورد این سکانس نداشتم. ابتدا یک ایده‌ی بصری بود و در مورد معنای آن کاملاً مطمئن نبودم. در حقیقت به جست‌وجوی تهران فیلم مربوط می‌شود و به احساس وجود حیران، طبیعت و مرگ و معنای این نابودی. تصور می‌کنم این صحنه ادامه‌ی منطقی خود فیلم است ولی هنگام نوشتن آن احساسی ذاتی و درونی به من دست داده بود. آن را به شکلی که در ذهنم بود و تصور می‌کردم فیلمبرداری کردیم و بعد در لحظه‌ی مونتاز فیلم، آن هنگام فهمیدم که معنایی خاص در خود دارد.

○ مرد مرده یک فیلم با توالی خطی است و در آن حوادث به دنبال یکدیگر ردیف می‌شوند. به نظر می‌رسد که کار شما بر روی ساختار حوادث بسیار دگرگون شده است.

● اصل ساختاری دو فیلم قبلی من یعنی (قطار اسرارآمیز و شب زمین - Mystery Ir) (anin Night on Eroth) بر ایده‌ی اعمال ذاتی و درونی جای داشت. مرد مرده بر عکس آنهاست. فیلم همان‌طور که گفتید خطی است اما به تدریج که پیش می‌رود تارهای آن درهم آمیخته می‌شوند. بلیک کم کم شعور آگاهی ذهنی خود را از دست می‌دهد و در تاریکی فرو می‌رود. این موضوع از صحنه‌ی قطار در شروع فیلم دیده می‌شود. به خواب می‌رود و در اعماق تیرگی است که به خود می‌آید و دوباره ذهنیات خود را باز می‌یابد. فیلمی است روایی همراه با فلاش بک اما حرکت در تمامی انواع و جنبه‌های خود به کار گرفته نشده است و اثری خطی دارد. در این

فیلم رابطه‌ی عجیبی با زمان وجود دارد، که به شکل خشک و خالی از لطافت و بر اساس حکم توالی اعمال پیش می‌رود.

تصاویر سیاه میان صحنه‌ها چون دم فروکشیدن است. اگر کسی فیلم را بدون ملاحظه‌ی این نقطه‌های سیاه مشاهده کند، نتیجه و ریتم آن به کلی برایش متفاوت خواهد بود. بازی به روی این صحنه‌ها اجازه می‌دهد تا فیلم به شکل خاص خود متحول شود. مثل آن چه در شعر روی می‌دهد، وزن و قافیه شکسته می‌شوند و بعضی اوقات پایان یک بند در ابتدای بند دیگر تکرار می‌شود. سیر تحول مرد مرده هم بسیار نزدیک به این نوع سبک شعری است.

○ موضوع دیگر آن که در فیلم برعکس همیشه این سفیدپوستانند که در مقابل سرخپوستان وحشی جلوه می‌کنند و سرخ پوستها متمدن به نظر می‌آیند میان آنها مرد مرده یا مرگ وجود دارد...

● مطمئن نیستم. در سینمای آمریکا همیشه دومیل وحشی وجود داشته. یکی آن که تشنه‌ی خون است و می‌خواهد شما را با دشنه خود قطعه قطعه کند. چنین کسی وحشی است پس باید کنار گذاشته شود و

حذف گردد و یکی هم بزرگ مرد کوچک یعنی همان سرخپوست است که در هماهنگی و اعتدال کامل با طبیعت آرام و انسانی خود است. این دو مدل به نظر من اشتباهند. من می‌خواهم از هیچکس Nobody سرخپوست، موجودی انسانی و پیچیده بسازم که توسط قبیله‌ی خود طرد شده است زیرا آموزش اروپایی دیده و سرگردان و تنها

می‌ماند. همچون بلیک که مثل دیگران در دوگانگی باقی مانده است. البته منظورم این نبوده که فرهنگ سرخپوستها را به شکل کاملاً مثبت یا منفی نمایش دهم. به همین دلیل از Nobody (هیچکس) شخصیتی عصبی و پیچیده ساختم شبیه سرخپوستانی که از نزدیک ملاقات کردم. این موضوع را با تصویری بیان کردم که در آن او هر یک از پاهای خود را در قایقی کوچک و چوبی گذاشته و نوعی عدم تعادل دارد و انسان تصور می‌کند که هر لحظه امکان دارد و در آب بیفتد اما این اتفاق نمی‌افتد و قایقها در اختیار او باقی می‌مانند.

○ در فیلم عناصری دیده می‌شوند که در ارتباط مستقیم با فرهنگ سالهای ۱۹۷۰ اند. یعنی سعی در نوعی آشتی‌پذیری با دنیا از خلال استفاده از مواد مخدر و موسیقی... همان تفکر اجتماعی هماهنگ شدن با کل جامعه به هر طریق ممکن.

● درست است و این همان چیزی است که فکر می‌کنم فیلم را کمی دمده (قدیمی) جلوه می‌دهد. اما این مسأله‌ی من نیست. بلکه مسأله‌ی قاچاقچیان است که تا سرحد دیوانگی خود را به زحمت می‌اندازند تا بتوانند



جنس خود را بفروشند. هدف من ساختن فیلمی بود که بتواند تا بیست سال به تازگی همان روزهای اول باقی بماند، بدون آن که مجبور باشم پاسخگوی لزومات روزمره باشم. یادم می‌آید در زمان فیلم «غریبه‌ای در بهشت از خود می‌پرسیدم قهرمانان فیلم چه لباسی باید بپوشند، مد آن روز در اوج پانک بود. می‌خواستم آنها ظاهر کسانی را داشته



زندگی و مرگ ...

○ این ایده را خیلی دوست دارم، آن را از شماکش می روم (می خندد)؛ وقتی زندگی به پایان می رسد مرگ شروع می شود. این یکی از نادرترین مسائل هستی است که انسان در موردش کاملاً مطمئن است. انسان می داند که روزی خواهد مرد، اما نمی داند چه وقت و چرا؟ اگر این سؤال را از پاپ یا دالایی لاما یا یک پسر بیجه ی پنج ساله هم بپرسید هیچ یک پاسخ را نمی دانند.

شاید پاپ بخواند در این مورد توضیح دهد اما شما ترجیح می دهید به آن گوش نکنید (خنده)!

○ مسیروایی را که بلیک می پیماید، کمی انسان را به یاد مسائل موهوم «قلب» کنراد Conrad می اندازد، ایده ی عبور از یک دنیا به دنیای دیگر ...

○ اولین تماشاگران فیلم (مرد مرده) نیل جوان Neil Young و گروه کنسرت آن بودند. بعد از تماشای فیلم به من گفتند باید نام فیلم را Apocalypse Then آپوکالیپس تن می گذاشتی.

این مصاحبه در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۹۵ در نیویورک توسط نیکولایس سانا Nicolas Saqda انجام گرفت.

□ برگردان به فارسی: فرشته دوتلو

اندکی کیفیت توهمی و شب خرابی دارد، نمی خواهم از خودم تصویر یک عامل محرک به دست دهم ...

○ فیلم اثری واقعی از کار دست جمعی به بیننده القامی کند. مخصوصاً به دلیل هنرپیشگانی که برخی از آنها از نوع فیلمسازی شما دور بودند. انتخاب شما چگونه بود، مخصوصاً انتخاب شخصی چون جانی دپ Johnny Depp؟

○ در گذشته وقتی می خواستم سناریوی فیلمی را بنویسم ابتدا به هنرپیشه ی آن فکر می کردم. این بار وقتی آن را نوشتم دو هنرپیشه را که باید فیلم را به آنها توضیح می دادم برگزیدم، جانی را از قبل می شناختم، برایش ایده ی فیلم را تعریف کردم. خیلی به هیجان آمد، بعدگری فارمر Gary Farmer را که نقش Nobody را بازی می کند در یک فیلم مستقل دیدم که بازیش خیلی جالب توجه بود. از او خوشم می آمد چون به کلیشه های ارائه شده از سرخپوست ورنشکار شباهت نداشت. جنبه های انسانی این مرد گنده ی مهربان را خیلی دوست داشتم. بقیه را دیگر انتخاب نکردم و خود به خود پیش آمدند، به همین دلیل برای اولین بار در حرفه ام از یک طراح صحنه به عنوان هنرپیشه استفاده کردم کسی چون لورا رو ستنهال.

○ مرد مرده فیلمی است در مرزهای یکی از بزرگترین حماسه های تاریخ امریکا، به عبارت دیگر نوعی فیلم مستند است در جنبه های مختلف، جغرافیایی، دماغی و میان

باشند که مثلاً می توان در بازار دیدشان و نه شبیه اشخاص معدودی و در مکانهای مشخص. واقعاً سعی داشتم که از اثر مد روز دور باشم. فکر می کنم در مرد مرده از این هم فراتر رفته باشم. البته ساخت یک فیلم، امروزه فیلمساز را مجبور می کند که به این مسائل بپردازد برای این که بتواند پول کافی به دست بیاورد تا بتواند فیلم دیگرش را بسازد. من از بابت فیلم مرد مرده به خود می بالم. فیلمی نسبتاً غنی است و در عین حال افاده ی روشنفکری ندارد. من این تضاد را دوست دارم. فیلمی است که به چند نوع ارزش مختلف می پردازد و در عین حال به خاطر انقائ عناصر معنایی خود مغز شما را درگیر و خسته نمی کند.

○ مرد مرده فیلمی است که کم و بیش در حال حرکت از جایی به جای دیگر است تقریباً مانند نوعی مسافرت ...

○ برای پیدا کردن دکوری مناسب به سرونا در آریزونا و بعد از بعد به اروگون رفتم. فهمیدم که سرونا محلی بوده که سرخپوستان در آن جا با یکدیگر ملاقات داشته اند. و حالا تعداد زیادی هیپی در آن جا سکونت کرده اند. نمی دانم چه معنایی می تواند داشته باشد. در اروگون دکور ما توسط تعداد زیادی جوان هیپی اشغال شده بود، جوانهایی که به سوی این پدیده ی عجیب جذب شده بودند؛ و در اطراف ما انواع زیادی رفتارهای عجیب و غریب و تقریباً جادویی از خود بروز می دارند. فیلم هم تحت تاثیر این محیط قرار گرفته بود و



محمد حاتمی در نمایش «درج مشکین»

عکس از: قدیر عیدی زاده